

سه هزار نفر از خونریزان مغول در شهر زنگان) نام زنگان پس از نام شهین به شهر زنگان گفته می شد) باقی ماندند. جنگ در باختر ایران باعث شد دو هزار و هفتصد نفر دیگر از سربازان خونریز مغول هم از شهر خارج شوند و بسوی مرزهای دور روان شوند.

در طی یک هفته ۶۷ مرد میهن پرست زنگان کشته شدند. رعب و وحشت بر شهر حاکم بود. سربازان مغول ۲۰۰ پسر زنگانی را بزور به خدمت خویش در آورده و به آنها آموزش های پاسبانی و غیره می دادند. اما هر روز از تعداد مغول ها کاسته می شد. در طی کمتر از ۳۰ روز فقط ۱۲۰ مرد مغول در درون شهر باقی مانده بود و کسی از بقیه آنها خبر نداشت.

دیگر مردان مهاجم پی برده بودند که هر روز عده ای از آنها ناپدید می گردد. بدین منظور تصمیم گرفتند از شهر خارج شوند و در بیرون شهر اردو بزنند. با خارج شدن آنها از شهر هیاهویی در شهر برپا شد و همه از ناپدید شدن مهاجمین صحبت می کردند.

میدان شهر مملو از جمعیت بود. پیر مردی که همه به او احترام می گذاشتند از پله ها بالا رفت و گفت: مردان زنگان باید از دختران این شهر درس بگیرند. آنگاه رو به مردان کرد و گفت: کدام یک از شما مغول خونریزی را کشته است؟ چهار مرد پیش آمدند، هر یک مدعی شدند مغولی را از پا درآورده است.

پیر مرد خنده ای کرد و به گوشه میدان اشاره کرد. سه دختر زیبا و قد بلند ایستاده بودند. گفت و جب به جب کف خانه این دختران از کشته های دشمنان ایران پر است. آنگاه مردان ما در سوراخ ها پنهان شده اند. با شنیدن این حرف، مردان دست بکار شدند و در همان شب بقیه متجاوزین را نابود ساختند.